

|  |  |
|--|--|
| <b>نگاه</b>  |  |
|  |  |
| <b>مروری بر عقاید سعدی در تأثیر تربیت، به مناسبت روز سعدی و ثر فارسی</b> |  |
| <b>سیاست مدنی سعدی</b>   |  |
| <b>پارساشهری</b>   |  |

سعدی در زمانه‌ای پر آشوب و هول‌آور و درگیر اضطراب‌های انسانی، درصدد غلبه‌کردن بر بی‌معنایی و اضطراب و پاسخ‌دادن به نیاز زمانه‌اش برمی‌آید. مملکه‌های تاریخی دوران سعدی و با وجود این اوضاع، تاکید او بر اخلاقی و مدنیت از او چهره‌ای مدبر بی‌بدیل چنانچه‌ادهای ساخته است که به تعبیر حمید دباشی، با حکمتی عملی و سیاسی مدنی آدمیان خاکی را به گذران روزگاری فرمیخته و شایسته دلالت می‌کند. از این رو است که دباشی اهمیت حیاتی سعدی در فرهنگ سنتی ایران را فلسفه اخلاقی متعالیه‌ای می‌داند که او در یکی از تاریک‌ترین و اسفناک‌ترین ادوار تاریخی این ملت به استادی ساخته و پرداخته است. دباشی اشاره می‌کند قرن هفتم که با فساد و تباهی تشکیلات سیاسی خوارزمشاهیان در شرق ممالک اسلامی و نیز با ضعف و بربریت مغول و سقوط خلافت ادامه یافته و بالاخره به تجزیه و اغتشاش در اقصانقاط جوامع اسلامی انجامید، از سنگین‌بارترین اعصار تجربه تاریخی مسلمان به‌طورکلی و ایرانیان به‌طور اخص است. «در چنین قرنی که سعدی (۶۹۰-۷۰۶ ه‍.ق) قسمت اعظم آن را در اطراف و شالوده و اساس یک زندگی مدنی را در بوستان و گلستان خلاصه‌شده و مهیا می‌بینیم. در این زمینه درخور توجه است که اتمام کلمات و نیز فتح بغداد به دست غارتگران مغول هر دو مقارن و به سال ۶۵۶ ه‍.ق. بوده است». ازهم‌گسستن شیرازه حیات مدنی در آن دوران که سعدی را به پی‌ریختن اساس نظری یک حکمت خلقی ورای یک اتفاق ساده تاریخی ترغیب می‌کند، از دید دباشی مؤید واکنش مدبران یک فرهنگ به خطرات جدی اضمحلال مبانی اخلاقی آن است. نمونه درخور این واکنش، «گلستان» سعدی است که به تعبیر دباشی از چنان تمامیت و انسجامی برخوردار است که اگر به فرض محال همه آثار و موازین یک زندگی فرهیخته‌از مشاعر انسان‌ها و مبانی اجتماعات رخت برمی‌بست، بر مرجع همین یک کتاب می‌شد طرح و اساسی استوار برای جامعه‌ای متمدن و بافرهنگ ریخت. چنان‌که حمید دباشی در جستار «تاملی بر عقاید سعدی در تأثیر تربیت» می‌آورد، در جهان‌بینی تربیتی سعدی آنچه همواره مدنظر اوست، برقراری و تداوم یک زندگی فرهیخته و شایسته است. «دریافت عمیق او از چگونگی و عملکرد زندگی عادی و روزمره مانع از ساختن و پرداختن انگاره‌ها و آرمان‌های عظیم و توخالی است. او معتقد است که بازنمود ادب و معرفت و اخلاق اول در خانه و محله فرد مجال و مخرج ظهور دارد و بعد در صحنه عالم به‌طورکلی». سیاست مدنی سعدی، به تعبیر دباشی به هر تقدیر از موازین اخلاقی منضبط در فرهنگ اسلامی ایران مجزا نمی‌تواند بود. سعدی در خاندانی مذهبی رشد و پرورش یافته بود. باین‌حال، سعدی به معنی اخص کلمه نه یک متکلم است، نه یک صوفی تمام‌عیار و نه یک فیلسوف مشائی؛ بلکه در جهان‌بینی شاعرانه خود انسان‌گرایی صوفیانه و خردگرایی مشائی و نیز شرح‌گرایی متکلمین را به هم می‌آمیزد.

یکی از مهم‌ترین مقولات تربیتی که دباشی معتقد است که مورد توجه خاص سعدی بوده، «مسئله صخلت‌های ذاتی بشر و امکان تغییر بنیادی آنها از طریق آموزش‌وپرورش است». سعدی از طرفی معتقد به خوبی و عاداتی نهادی در طبیعت بشر است که بر اثر تربیت و پرورش تغییر اساسی نمی‌پذیرد و اثر خود را برای همیشه بر شخصیت و وجدانیات آدمی نقش می‌بندد و از طرف دیگر، معتقد است به آن در قلمرو نیکان رخصت آدمیت می‌یابند. «وجود چنین نقطه‌نظری به‌ظاهر متفاوتی نه‌تنها سعدی را به تناقض‌گویی نمی‌کشاند؛ بلکه جهان‌بینی تربیتی او را از تک‌ساحتی و خشک‌اندیشی جزمی رهاکنیده و به منطقی جدلی، بویا و کنکاشر مجهز می‌کند». از نظر سعدی همچنین شرافت اخلاقی در انحصار اشرافیت طبقاتی نیست، «به عبارتی کلی‌تر واجد خصایل نیکوبودن منحصر به هیچ طبقه یا گروه اجتماعی نیست؛ یعنی صرف تعلق طبقاتی به این یا آن گروه اجتماعی فی‌النفسه آدمی را مزین به زینت اخلاق حسنه نمی‌کند»؛ بلکه از نظر سعدی، اخلاقیات خود هرمی مستقل و قائم بالذات را تشکیل می‌دهد که هرکس به حصه کفایت ذاتی خود به سه مرحله‌ای از مراحل مختلفه آن جایگزین می‌شود. پستی و بلندی‌های روزگار خود آزمون عظیمی است که انسان‌ها را مالا به جایگاه اخلاقی درخور خود می‌نشاند.

دباشی از «گلستان» سعدی شاهد می‌آورد: «پس از آن فتنه‌ای که در شام افتاد و هرکس به گوشه‌ای رفت، روستازادگان دانشمند به وزیری پادشاه می‌روند و پسران نافع‌عقل وزیر به کدایی راهی روستاهای می‌شوند. سعدی در این حکایت نشان می‌دهد که روستازادگی منافاتی با کسب علم و معرفت و ادب ندارد و نیز شاهزادگی خود دلیلی بر دارا بودن خصایل پسندیده نیست. «در هرم مستقل و لایتغیر موازین و مکارم اخلاقی هم افراد مشخص و هم نهاده‌ها و سازمان‌های اجتماعی در حال نوسان دائم‌اند. صعود و نزول در این هرم مستقل از حقانیت و اعتبار آن است؛ و نیز امکان این توازن و توازن، ارتباطی به اشرافیت و عوامیت طبقاتی ندارد. البته خود این هرم متشکل از طبقات و درجات معین و مشخص است؛ ولی ماهیت این مراحل صرفا مکارم و محاسن اخلاقی بوده و دخلی به خاستگاه اجتماعی افراد ندارد».

دباشی البته به انتقاداتی که بر حکمت عملی سعدی وارد دانسته‌اند، هم اشاره می‌کند؛ اینکه برخی از صاحب‌نظران حکمت عملی سعدی را فاقد یک انتظام سازمانی می‌دانند؛ ازجمله علی‌دشتی که در «قلمرو سعدی» معتقد است «در اینکه گلستان حاوی مطالب اخلاقی است، تردیدی نیست. علاوه‌بر آن به‌واسطه حکایت‌های گوناگون وضع اجتماعی ایران و طرز فکر و اداب جاریه را نشان می‌دهد؛ ولی نمی‌توان آن را کتابی تربیتی یا اخلاقی نام نهاد. آنچه را فرنگیان «سیستم» می‌گویند، ندارد؛ یعنی در این کتاب، روشی استوار که تمام فصول بر محور اندیشه‌ای دور رزد و نویسنده تمام اطلاع و بردوسستی خود را برای قبولاندن آن فکر اساسی و اقناع خواننده به کار برسد، نمی‌یابیم». یا دکتر جلال متینی که تاکید می‌کند «در کتاب گلستان یک فکر اساسی یا یک سیستم فکری معین تعقیب نشده است و مؤلف برای اثبات نظری یا عقیده‌ای کتاب را به رشته تحریر درنیاورده است و به قول آقای علی دشتی این کتاب مانند کشکول یا جُنگی است مشتمل بر مطالبی که سعدی آنها را در طی سی‌وچند سال از زبان افراد مختلف شنیده یا خود شاهد آن بوده است که در بیشتر آنها پندی نهفته است یا مطلبی سرگرم‌کننده؛ پندهای آن نیز همه از ایدئال‌های بشری نیست». باین‌حال، دباشی معتقد است سعدی به هیچ‌یک از نحله‌های فکری عصر خود ادرات انحصاری نداشته و برخورداری از یک انتظام سازمانی («سیستم» نیز با در نظرگرفتن شرایط فکری آن عصر مستلزم تعلق خاطر به یکی از این مکاتب و مشارب بوده است؛ بنابراین سیاست مدنی سعدی به‌جهان شیرازه انسجام خود را از حکمت عملی خاستگاه فرهنگی خود بازمی‌یابد؛ یعنی آنچه به کلام سعدی سخن‌تی معانی و تمامیت سازمانی می‌دهد، نه یک نحله مشخص کلامی-فلسفی-عرفانی بلکه حقانیت اخلاقیات و نظام و اعتبار فرهنگی است که او و افکارش را تعریف و تبیین می‌کند.

فونتئس به چهارراه می‌ماند، چون یک فونتئس وجود ندارد؛ مکزکی، سرخ‌پوست اسپانیایی، اشرافی، فرانسوی، چپ‌گرا، مرکزگرا، مهاجر و… شکل‌هایی از فونتئساند. نمونه دیگر، ازرا پاوند؛ آمریکایی، ایتالیایی، شاعر، آوانگارد، شدیداً راست‌گرا و مهاجر و… شکل‌هایی از ازرا پاونداند. یا چهره‌ای سرشناس‌تر، رومن گاری، برنده دو جایزه نوبل؛ لیتوانی-فرانسوی، دیپلمات، جهانگرد، ماجراجو و مهاجر و… شکلی دیگر از چهارراه یا چندچهرگی است.

چند چهره بودن یا هر بار به شکلی درآمدن، نوعی بازی با شرارت است. شکل‌ها در یک نقطه مشترک‌اند و آن عبور از مرز است. «عبور از مرز» ایده مهم در نوشته‌های فونتئس است؛ مثل کاری که گرینگوی پیر هنگام عبور از مرز می‌کند تا به آن طرف مکزیک آشوب‌زده برسد، یا کاری که کونسولنو و ۱۰۹ساله می‌کند تا به شکل دختری جوان درآید. «عبور از مرز» در فونتئس همراه با «لذت دیونوزوسی» و «آزادی پروستی» انجام می‌شود. دیونوزوس سمبلی از تلاش برای عبور است. این کار علی‌رغم مخالفت آپولون –خدای چارچوب– صورت می‌گیرد. آپولون می‌کوشد دیونوزوس را در شکلی معین محدود کند، در حالی که دیونوزوس می‌کوشد گذشته‌ها را با «بازگشت جادوان» در جهان زندگی روزمره نمایان کند. این کار به واسطه پروست یعنی تخیل و خاطره‌های ناخودگام و غیر قابل پیش‌بینی رخ می‌دهد.

فونتئس درباره «آئورا» گفته بود بیان ناخودگام من است که هر بار به شکلی ظاهر می‌شود. در «آئور» جوانی به نام فیلیپه مونترو که ویراستار است، به خدمت زنی کهنسال به نام کونسولنو درمی‌آید تا خاطرات پرانگنده زئرال کونسولنو همسر زن را بازنویسی کند. فیلیپه در خانه کهنه، در سایه‌روشن مملو از بوی کهنه گیاهان کار خود را شروع می‌کند. او در آنجا با زنی جوان به نام آئورا آشنا می‌شود که برادرزاده و در حقیقت مونس کونسولنو است. فیلیپه عاشق آئورا می‌شود و می‌کوشد او را از آن خانه قدیمی و کونسولنوی پیر بجات دهد. در آخر فیلیپه به آئورا نزدیک می‌شود، اما متوجه می‌شود که آئورا همان کونسولنو است و کونسولنو همان آئوراست؛ هر دو یکی هستند یا در آن واحد به شکل یکدیگر درمی‌آیند. یکی پیر و دیگری جوان، یا یکی با ظاهری اما پیر نوعی بازگشت جادوان که فیلیپو آن را درنمی‌یابد، اما اسیر و مسحور آنچه می‌بیند می‌شود. کونسولنو به او می‌گوید: «… راهم را نبند. من به سوی جوانی‌ام می‌روم و

جوانی‌ام به سوی من می‌آید». در آخر کونسولنو پیرزن ۱۰۹ساله به فیلیپو می‌گوید: «تو شوهر منی» و فیلیپه نمی‌تواند فرقی میان خود و زئرال شوهر سابق کونسولنو قائل شود. آنگاه با خود می‌اندیشد که از مرز عبور کرده ام امکان بازگشت آن وجود دارد، مگر به این شرط که هیولا شود. ازجمله خصوصیات هیولاها–نیروه‌های شر– بازگشت‌پذیری آنهاست. گویا زمان در آنها تأثیری ندارد. شیاطین پس از هر نبرد، دوباره با نیروی بازنیافته بازمی‌گردند و از نو به حیات خود ادامه می‌دهند. هیولاها بسیاری‌ند، یکی از آنها هاویشام در «آرزوهای بزرگ» اثر چارلز دیکنز؛ است که با چهره‌ای دوگانه ظاهر می‌شود. خانم هاویشام از جهاتی در این رمان به کونسولنو شباهت دارد؛ او نیز به دنبال بازیافتن جوانی خویش است، پس می‌کوشد با استفاده از موقعیتش رؤیای دیوانه‌وار خویش را که از تربیت دختری بی‌قلب و بی‌عاطفه است، به انجام رساند تا نیاز خود به انتقام‌جویی حسنی را تحقق بخشد. خانم هاویشام اگرچه در کار خود تا حدودی موفق می‌شود، اما در آخر فنانی انزوائی می‌شود که مجبور به تحمل آن است. او که وجود دیگران و ازجمله انسان‌هایی مانند پیپ را نادیده می‌گیرد، به خود پسنده می‌کند و در حقیقت به خود شفق می‌ورزد. این‌گونه خودخواهی را بسیاری ازجمله داستایوفسکی، انزوا نام داده‌اند. داستایوفسکی توانایی در عشق‌ورزیدن به دیگری را شر تلقی

## شکل‌های زندگی: بازخوانی رمان «آئورا» و تأملی درباره شر

# چهره به چهره همچون فونتئس



نادر شهرپوری (صدقی)

می‌کند و تعدادی از شخصیت‌های مهم داستانی‌اش نمونه‌هایی از این‌گونه شیاطین هستند؛ آنان در انزوائی شیطانی خود گاه به جنون سرخوشانه‌ای مانند درکاول می‌رسند و گاه به آستانه تلاشی و انزوا مانند هاویشام منتهی می‌شوند. آن جنونی که هاویشام دیکنز آن را مایه تشخیص خویش نام می‌دهد. دوگانه هاویشام– استلا تکرار می‌شود و این بار در شکل کونسولنو و آئورا بازگشت پیدا کرده و به حیات خود ادامه می‌دهد، در حالی که نمی‌توان فرقی میان کونسولنو و آئورا قائل شد و حتی نمی‌توان دریافت که کدام اصل است و کدام کپی آن دیگری است؛ گویا نه اصل وجود دارد و نه نسخه‌ای و همه چیز در بازی دایره‌وار به نقطه شروع بازمی‌گردد. کونسولنو به دنبال جوانی خویش است و می‌خواهد آن را به‌رغم جسم پیر و فروت خود بازیابد و به‌تدریج خواننده درمی‌یابد که آئورا نیز جدا از کونسولنو نیست، بلکه شکلی دیگر از او است. همچنان که استلا همان هاویشام است؛ اینها یکی هستند. زندگی از میان نمی‌رود، تنها از شکلی به شکل دیگر درمی‌آید، همواره زمانی دیگر وجود دارد که آدمی از گذشته، گذشته دور یا نزدیک، بازگشت پیدا می‌کند و به زمان آینده می‌آید. فیلیپو همان پیپ است؛ این هر دو نیز مطیع وسوسه‌هایی می‌شوند که سر تا پای وجود آنها را تسخیر کرده است. آنها در دنیای خیالی زندگی می‌کنند؛ دنیایی که نمی‌تواند بازتاب واقعیت باشد، بلکه خود واقعیت است.

اگر از آینه‌ها سخن نگوییم، مثل آن است که از فونتئس نگفته‌ایم. آینه در ادبیات فونتئس جایی مهم دارد که راه به باوری اسطوره‌ای پیدا می‌کند. در حقیقت جادویی در خود نهفته دارد که قدرتی عجیب از خود ساطع می‌کند. شاید به همین خاطر است که بسیاری از خیره‌شدن به آینه پرهیز می‌کنند و بسیاری آن را نماد روشنائی می‌دانند و به آن خیره می‌شوند. به نظر فونتئس، واقعیت بازنمایی صرف آینه از آنچه نشان می‌دهد نیست، بلکه واقعیت در پشت آینه وجود دارد، اما پیداکردن راهی به پشت آینه ممکن نیست، چون جهان روشنائی خود را از دست می‌دهد. اگر آدمی طالب بخت باشد یا بخت خود را در آینه جست‌وجو کند، باید به جادوی آن تن دردهد و چهره به چهره شود و این همانی است که فونتئس به آن بازتاب نام می‌دهد؛ یعنی بازتاب چیزی از گذشته که به مدد خاطره زمان را درمی‌نوردد و در لحظه

ظاهر می‌شود؛ همواره زمانی دیگر یا آدمی که آدم دیگر است؛ مثل کونسولنو که آئورا است یا آئورا که کونسولنو است. این چهره به چهره شدن که می‌توان آن را نوعی «مسخ» نام داد، ازجمله مضامین تکرارشونده ادبیات مدرن است. شاید ادبیات به نظر فونتئس یکی از دلالت‌های آئورا/کونسولنو باشد؛ چیزی شبیه به آینه که بازتاب نمی‌دهد، بلکه چهره به چهره می‌شود. در این صورت ممکن است کپی برابر اصل باشد، اما چیزی اضافه یا کمتر از اصل را با خود همراه می‌کند. این به ماهیت شیطنتی برمی‌گردد که در ذات ادبیات وجود دارد. به نظر فونتئس ادبیاتی که بیانگر وسوسه‌های آدمی نباشد، ادبیات نیست.

پی‌نوشت: **اتفاقا چپ‌کرا بودن فونتئس می‌تواند به جادوی آینه‌ها ربط پیدا کند، به «بازتاب» که همه چیز به زمانی دیگر، به جهان دیگر یا از چهره‌ای به چهره دیگر وعده داده می‌شود.**
**« فونتئس متأثر از کافکا و بورخس، در «آئورا»، مسخ کافکا و باورهای اسطوره‌ای بورخس را به نمایش درمی‌آورد و همین‌طور آئورا را تحت تأثیر «آرزوهای بزرگ، دیکنز به رشته تحریر درمی‌آورد.**

۱. آئورا، کارلوس فونتئس، ترجمه عبدالله کوثری

### مروری بر رمان «زندگی و زمانه مایکل ک» نوشته جی.ام. کوتسیا

# حکایت «ک» کوتسیا

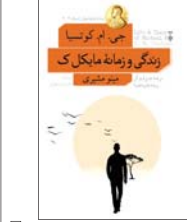
محمدمعین شرفانی

چند وقت از بیمارستان مرخص می‌شود و رمان به اتمام می‌رسد. آن یک فصل مربوط به فاصله‌گذاری عمدی نویسنده است. رمان با شخصیت مایکل ک شروع می‌شود. انتخاب چنین شخصیتی در جامعه‌ای که چندان رحم و مروت سرش نمی‌شود، باعث شده هر توصیف مایکل ک در نوع خودش شگفت‌آور به نظر برسد. در این رمان، مایکل ک با انواع مشکلات روبه‌رو می‌شود؛ نقص ژنتیکی، تنهایی، فقر، گرسنگی، ناتوانی و…؛ انکار که کوتسیا، نویسنده این

### وارث برحق کافکا

**شرق:** «راه سومی میان حرف‌زدن و سکوت وجود دارد و آن ادبیات است»؛ این گفته کوتسیا، تا حد زیادی روحیات این نویسنده و رویکرد او به ادبیات را نشان می‌دهد. نویسنده‌ای گوشه‌گیر و آرام که منتقدان او را وارث برحق کافکا می‌خوانند و آثارش را شبیه به نویسنده اگزیستانسیالیست قرن بیستم چک می‌دانند. چنان‌که مینو مشیری، مترجم «زندگی و زمانه مایکل ک» در مقدمه این رمان می‌نویسد، کتاب‌های کوتسیا حجیم نیستند اما در عوض پرمایه‌اند. او در رمان‌های «در انتظار وحشی‌ها» و «زندگی و زمانه مایکل ک»، از کسانی می‌نویسد که با تاریخ دست‌وپنجه نرم می‌کنند و معتقد است: «تاریخ ما به‌گونه‌ای است که به‌ناگاه مردم عادی باید تصمیمات حاد بگیرند». مشیری همچنین یکی از درون‌مایه‌های اصلی رمان‌های کوتسیا را «ارزش‌ها و رفتارهای حاصل از سیستم حکومتی آپارتاید در آفریقا» می‌داند که البته این می‌تواند در هر کجای جهان به‌وقع بییوندد. «زندگی و زمانه مایکل ک» از دید مترجمش، کتاب آسان و رمان متعارفی نیست که بتوان آن را در یکی، دو پاراگراف تفسیر و تحلیل کرد. کوتسیا در این رمان نشان می‌دهد که «نوشتن، بیدارکردن نداهای معارض در ضمیر نویسنده است و شهامت برقراری دیالوگ با آنها»؛ همان کاری که به زعم مشیری، کوتسیا در رمان «زندگی و زمانه مایکل ک» با نثری موجز و سبک شفاف تحسین‌برانگیزی انجام می‌دهد. مترجم همچنین به شباهت نام شخصیت اصلی رمان کوتسیا با جوزف ک کافکا اشاره می‌کند و می‌نویسد که در این رمان، حقارت انسان در سیطره بوروکراسی رژیم آپارتاید به نمایش گذاشته می‌شود؛ «مایکل حتی لایق آن نیست که نامش به‌طور کامل به زبان بیاید! اما رمان به رؤیای فردی که مایل است خارج از بافت همزیستی متعارف انسان‌ها و به میل خودش زندگی کند و حرمت انسانی‌اش را محفوظ بدارد، شکل می‌بخشد. مایکل یک انسان بکر است که جهان را از دید خاص خودش می‌بیند. با اینکه

خشونت تبعیض نژادی را تجربه می‌کند – و کوتسیا در طول رمان حتی یک بار هم اشاره‌ای به رنگ پوست او نمی‌کند– از طریق شکلیابی به آزادگی دست می‌یابد که هم رژیم آپارتاید و هم نیروهای چریکی را شگفت‌زده و مبهوت می‌کند؛ زیرا او، در نهایت سادگی، هیچ چیز نمی‌خواهد، نه جنگ و نه انقلاب، نه قدرت و نه پول. مایل ک فقط کرامت انسانی را می‌خواهد». **زندگی و زمانه مایکل ک، جی.ام. کوتسیا، ترجمه مینو مشیری، نشر فرهنگ نو**



### عطف

### مردم‌عادی، فراموش‌شدگان ابدی تاریخ

**شرق:** صفویه در تاریخ ایران از آن‌دست دودمانی بوده‌اند که برآمدن و سقوط آنان مورد بحث مورخان بوده است؛ خاصه در دورانی که بازخوانی تاریخ به ضرورت وضعیت سیاسی و اجتماعی معنایی دوباره پیدا می‌کند. کتاب «خاندان صفویه: دگردیسی و پیامدهای ویرانگر» نوشته عباسقلی غفاری‌فرد نیز قصد دارد با بازخوانی انتقادی، روی کار آمدن صفویه و تبعات برآمدن این سلسله در تاریخ ایران، آن را در بستر اکنون بازخوانی کند. از این‌رو غفاری‌فرد می‌نویسد: تاریخ صفویه به حال پیوند می‌خورد. دیروز صفویه امروز ماست؛ بخشی از همان ریشه درختی است که تنه و شاخ و برگ ما را ساخته و شناخت ما از خاندان آنها و رویکردشان کمک زیادی به شناخت ما از تاریخ آنها و در نتیجه تصمیم به ترمیم یا بریدن این بخش از ریشه درخت تاریخی ما می‌کند. رویکرد آنها را باید شناخت؛ در جنگ‌های کوچک و بزرگ آنها؛ با سرزمین‌هایی مانند گرجستان که بیشتر به نام غزا صورت می‌گرفت… به‌عنوان نمونه بارها از خود پرسیده‌ام که آن روستایی بی‌نواي گرجستانی که دور از شهر و فارغ از سیاست و سیاست‌بازی و بدون کوچک‌ترین احساس دوستی به حکومت خود و دشمنی با صفویه، با جزئی کشاورزی یا معدودی دام و چهارپا، با نان بخورونمیر، خانواده‌اش را با سختی تمام اداره می‌کرده، به کدامین گناه طعمه مشمشیر یا هدف نیزه قربلاش قرار می‌گرفته و اندک ذخیره غذایی یا دام او به غارت می‌رفته و زن و فرزندانش به غلامی و کنیزی گرفته می‌شدند تا قهرمانی و دلیری خود را جشن بگیرند… در اساخ دریافت‌نامه که تاریخ عمدتاً گزارش کارکرد و رویکرد فرمانروایان است و مردم عادی، فراموش‌شدگان ابدی تاریخ بوده‌اند. گویی مردم عادی مانند مرده‌ای

متحرک، به دور محور حکومت‌ها و فرمانروایان چرخیده‌اند. در همین راستا، باور دارم که تاریخ در بسیاری از موارد و در خیلی از سرزمین‌ها، ازجمله در ایران، باید بازنویسی شود. در غیر این صورت، صفویه، سلسله‌ای باقی خواهد ماند که محبوب دل‌های ایرانیان بوده و با سرنگونی آن، ملت ایران دچار بدبختی و بیچارگی شده و سپس از آن در عرصه داخلی و خارجی کمر راست نکرده است. حال آنکه اگر تاریخ صفویه به شیوه‌ای نوین و علمی نگارش یابد، روشن خواهد شد که نه‌تنها ایران، بلکه جهان، از پیامدهای یک دگردیسی چنان تحولی یافت که پیامدهای ویرانگرش در روزگار ما چنان شدتی گرفته که بیم آن می‌رود این گفته که نابودی انسان به دست خود او خواهد بود، هم آن به حقیقت بییوندد. غفاری‌فرد، مؤلف «تاریخ سخت‌کشی»، در بازخوانی خود از دوران صفویه این موضوع را مطرح می‌کند که «پادشاهان سلسه صفویه به عنصر ایرانی متکی نبودند، بلکه کروگانی بودند در دست اقلیتی از قبایل چادرنشین آتاتولسی، حلب، شام و مجارستان که از روزگار شیخ صفی‌الدین عموما و از روزگار شیخ جنید خصوصا در جست‌وجوی سرزمینی برای تحقق آرمان‌های غالی‌گرایانه خود بودند و انجام این رویکرد را در تغییر جایگاه مردم فسل مایکل اردبیل (یا طبرقت صفوی) به مقام پادشاهی ایران امکان‌پذیر می‌دانستند و وضعیت آشفته بیمارستان با مایکل ک روبه‌رو می‌شود و در این فصل و قرارگرفتن چنین زاویه دیدی، مخاطب را جای پرستار بیمارستان قرار می‌دهد تا مایکل ک را قهر ببیند و بشناسد. رمان «زندگی و زمانه مایکل ک» سرشار از ارجاعات بینامتنی است؛ از اسم «ک» گرفته که یادآور شخصیت رمان کافکاست تا صحنه‌ای که مادر مایکل ک در بیمارستان می‌میرد که یادآور رمان «بیگانه» آلبر کامو است. اما فارغ از نکات پست‌مدرنیستی مثل بینامتنیت، جابه‌جایی راوی، فاصله‌گذاری، نقیضه پس اوضاع موجود و حتی آبرونی نباید از سادگی روایت جی.ام. کوتسیا گذشت. در هر چهار فصل این رمان، کوتسیا با ساختن شخصیت ساده‌ای مثل مایکل ک و تعریف سرگذشت او به شکل قصه‌گونه و حتی حکایت‌وار، دست به خلق جهان پیچیده‌ای می‌زند که سبب می‌شود مخاطب یک بار دیگر به ابتدای رمان برگردد و دوباره آن را بخواند. انگار خود نویسنده نسبت به این موضوع آگاهی داشته که فضا و جهان رمان سرشار از پیچیدگی‌هاست و نیازمند دانش عمیقی در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی است؛ باین‌حال با ساده‌کردن آنها رمانی ساخته که در ورای آن می‌توان شاهد این پیچیدگی‌های لذت‌بخش بود.



**دگردیسی و پیامدهای ویرانگر عباسقلی غفاری‌فرد انتشارات نگاه**